



## تجلی شب های قدر در شعر فارسی

سخن در باب لیلۃ القدر ( شب قدر ) بسیار است و در کتب تفاسیر درباره کیفیت و نزول رحمت و برکت در این شب استثنایی احادیث و روایات بسیار قابل تاملی ذکر شده است واما در نگاه شاعران سخن سنج مسلمان که میراث داران و پاسداران حریم فرهنگ و معارف عالیله اسلامی هستند ، حکایت شب قدر حکایتی بس شگفت و تفکر برانگیزی است .

حکایتی که با زبان عرفان و تعبیر رمزگونه ، مخاطب را به این شب بزرگ و اسرار آمیز رهنمون می کند .این اشعار که بر اساس آیات ، احادیث و روایات سروده شده است همچون بارقه های آسمانی بر دل و جان شیفتگان می تابد و ظلمت درون را به انوار الهی روشن می سازد .شعر در این باب فراوان است ولی ما برای این شماره به دو بیت از دو غزلسرای نامی میهن بسنده میکنیم:

شیخ اجل سعدی شیرازی :  
تورا قدر اگر کس نداند چه غم  
شب قدر را می ندانند هم  
خواجه حافظ شیرازی :  
شب قدر است و طی شد نامه هجر  
سلام فیه حتی مطلع الفجر



روزنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی  
شنبه / ۱۳ شهریورماه ۱۳۸۹ / ۲۴ رمضان ۱۴۳۱ / شماره ۱۵۶۰

شعر

برای کریم اهل بیت امام حسن علیه السلام

مست از غم توام غم تو فرق می کند

محو توام که عالم تو فرق می کند

با یک نگاه می کشی و زنده می کنی

مثل مسیح، نه، دم تو فرق می کند

یک دم نگاه کن که مرا زیر و رو کنی

باید عوض شد آدم تو فرق می کند

تنها کمی به من نظر لطف می کنی؟

آقای مهربان! کم تو فرق می کند

زخمی است در دلم که عاجی نداشته است

جز مرحمت که مرهم تو فرق می کند

اشک غمت برای من احلی من العسل

گفتم برای من غم تو فرق می کند

صلح تو روضه است حماسه است غربت است

ماهی تو و محرم تو فرق می کند

باید خیال کرد تجسم نمود؛ نه ؟

نه؛ گنبد تو پرچم تو فرق می کند

لختی بخند قافیه ام را بهم بریز

آقای من! تبسم تو فرق می کند

سید محمد رضا شرافت

انامه رو په پروین... عمامه روی زمین!

قیامتی شد - بعد از انامه - روی زمین

خطوط آخر نیمج البلاغه ریخت به خاک

چکبک هر طرفی صد چکامه روی زمین...

خودت بگو به که دل خوشی کنند بعد از تو

گرسنگان «حجاز» و «پمامه» روی زمین؟!!

زمان به خواب ببیند که باز امیرانی

رقم زنند برسیم تو نامه روی زمین:

«مرا پس است همین یک دو قرص نان ز جهان

مرا پس است همین یک دو جامه روی زمین...»

... تو رفته‌ای و زمین مانده است و ما ماندیم

و میزهای پر از بخشنامه؛ روی زمین!

محمد مهدی سیار

مولا

شاید هیچ کس در جهان به اندازه ی تو درخت نکاشته باشد؛

مدینه را تو نخلستان کردی

اما

تو نیامده بودی که فقط درخت بکاری ...

شاید هیچ کس درجهان به اندازه ی تو چاه نکند باشد؛

اما

این همه چاه عمیق

حتی برای یک آه عمیق

چقدر کوتاه بود

آه ...

امروز آه تو دامن عالم را گرفته است ...

ماه می آید از خم کوچه، چهره ای دائم الوضو دارد

پینه بر دست هاش و نعلینش اثر وصله و رفو دارد

مرد تنه‌است، مرد غمگین است، کمرش از فراق خم شده است

ساغر شادیش اگر خالی است، باده غم سبوسو دارد

ضربان صدای او جاری ست: با یتیمی به خنده مشغول است

سر تقسیم سهم بیت المال با صحابه بگو مگو دارد

باز امروز بغض نخلستان تا به سرحد انفجار رسید

باز امشب به استناد کمیل، ماه با چاه گفتگو دارد

کاهگل های کوچه مرطوبند، اشک دیوار را درآورده ست

ناله خانم جوانی که هر چه دارد علی از او دارد

-از دو دستش طناب بگشایید، مبریدش به مسلخ بیعت

دیگر او را کشان کشان مبرید، ایهاالناس! آبرو دارد

گر چه در بند غربت، از این شیر، گرگ های مدینه می ترسند

ذوالفقارش هنوز بران است، شور «حتی تقاتلوا» دارد

حب او از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتش بدمد

آن صنوبر دلی که می باید پیش او سرو، سر فرود آرد

...

چارده قرن بعد خیلی ها دم از او می زنند اما مرد

همچنان خار بر دو چشمش هست، همچنان تیغ در گلو دارد

عباس احمدی

شب درد است شب ضجه و بی تابی ها

شب دلخون شدن از ناله ی مرغابی ها

شب دلشوره شب بغض شب دل نگران

شب بی میلی لب های مؤذن به اذان

معنی داغ پدر را چه کسی می فهمد؟

دامن و حلقه ء در را چه کسی می فهمد؟

کوفیان گرچه که از غصه ی او دل شادند

دوش وقت سحر از غصه نجاتش دادند

نخل خم شد سر هر کوچه و لالائی خواند

چاه در گوش زمین قصه ی تنهائی خواند

نه فقط کعبه ترک خورد که مولا آمد

آن شب از فرق علی کعبه به دنیا آمد

آن شب از فرق علی کعبه پلی زد به بهشت

چه مراعات نظیری ست علی کعبه بهشت

نفس سرد خدا سر زده از صور دمید

و زمین بار امانت نتوانست کشید

حسین غیائی